

فموناتسیونالیسم:

همبستگی فمینیسم و ناسیونالیسم نولبرالی

مه‌دیس صادقی پویا



نگاهی تحلیلی به مفهوم فموناتسیونالیسم و ورود آن به
مطالعات انتقادی زنان و جنسیت



مقدمه

خیل عظیم و متأخر مهاجرت جهانی و البته در این بحث، یک سویه، از «جنوب» جهانی و خصوصاً از «خاور نزدیک» و «خاورمیانه»^۱ به «شمال» جهانی، چند سالی است که مبحث جدیدی را به مباحثات دانشگاهیان، محققان و البته کنشگران حوزه‌ی جنسیت و حقوق زنان وارد کرده است. مبحثی انتقادی که از ماهیت انتقادی فمینیسم و از درون آن برآمده و مبدعان و دغدغه‌مندانش کوشش می‌کنند تا با شناسایی این پدیده و شکل‌دهی بحث و جدل پیرامون آن، جامعه‌ی فمینیستی را از ظهورش و عواقبی که می‌تواند برای جامعه زنان به همراه داشته باشند، آگاه سازند.

این پدیده، تحت عنوان «فموناتسیونالیسم»^۲، که تا کنون ترجمه‌ی روان و گویایی از آن در زبان فارسی ارائه نشده است، ترکیبی از اصطلاحات «فمینیسم» و «ناسیونالیسم» است که اصطلاح نخست را عموماً در زبان فارسی به همان شکل به کار برده، اما برای اصطلاح دوم، گاه از معادل «ملی‌گرایی» نیز استفاده می‌کنیم.^۳

فموناتسیونالیسم، در سال‌های اخیر و در قالب پژوهش‌های صورت گرفته، عموماً در کنار «هوموناتسیونالیسم»^۴ و بررسی‌های پیرامون نولیرالیسم و عملکرد دولت‌های نولیرال کنونی مورد مطالعه قرار می‌گیرد، تا ابعاد گسترده‌تری از آن در نتایج حاصله، شناسایی شده و به اشتراک گذاشته شود.

^۱ عناوین اروپامحور خاور نزدیک و خاورمیانه بر اساس نزدیکی یا دوری این مناطق آسیای غربی نسبت به اروپا نام‌گذاری شده‌اند.

^۲ Femonationalism

^۳ البته توصیف و توضیح تفاوت‌های بنیادین و ساختاری ناسیونالیسم با آن چه ما در ایران، از ملی‌گرایی، با توجه به سیر تاریخی آن می‌شناسیم، موضوع این مقاله نیست.

^۴ Homonationalism

در مقاله‌ی پیش رو، به چستی این پدیده، و تاریخچه‌ی مختصری از پیدایش و ورود آن به حوزه‌ی مطالعات زنان انتقادی پرداخته‌ام و نگاهی هم به آثار و پژوهش‌های انجام شده در این زمینه داشته‌ام.

با توجه به این که اصولاً فمونیسم، با تجمیع فمینیسم در خدمت نولیبرالیسم است و با سوءاستفاده از هویت‌های درهم‌تنیده‌ی زنان در جامعه‌ی جهانی امروزی، کمر به تقویت مناسبات قدرت مورد علاقه‌ی دولت‌های نولیبرال در میان مرزهای خود و البته در مرزگستری‌های نواستعماری‌اش بسته است، در نهایت با نگاهی به آن چه که امروزه در جامعه‌ی ایرانی، چه در داخل مرزها و چه در میان مهاجران ایرانی (دیاسپورا)، و در حوزه‌ی حقوق زنان در حال وقوع است، بررسی مختصری خواهم داشت پیرامون این که فمونیسم ایرانی چیست و در خدمت برآورده کردن چه اهدافی است.

فمونیسم چیست؟

فمونیسم، همان‌طور که در مقدمه نیز بیان شد، از ترکیب اصطلاحات فمینیسم و ناسیونالیسم به دست آمده و آن‌چنان که باید و شرایط ایجاب می‌کند، هنوز در زبان فارسی و دانش فارسی‌زبان جنسیت و زنان وارد نشده است، اما شاید بتوان آن را «فمینیسم - ملی‌گرایی» ترجمه کرد، هرچند ممکن است استفاده از چنین ترکیبی از واژگان فارسی و انگلیسی مورد نقد واقع شود، اما شاید بتواند در نبود یک اصطلاح رسا، معنای آن را برای فارسی‌زبانان مشخص‌تر سازد.

سارا آر. فاریس،^۱ استاد و پژوهشگر در گلدسمیت، دانشگاه لندن،^۲ و مبدع این اصطلاح، توضیح می‌دهد که راست‌گرایان، چه‌گونه با [سوء]استفاده از مفاهیم فمینیستی و پیچاندن آن‌ها، در راستای نیل به اهداف ضد مهاجرتی‌شان گام برداشته‌اند و این پدیده، پدیده‌ای متأخر و مرتبط با ورود سیل پناهجویان، پس از درگیری‌های دو دهه‌ی اخیر در آسیای غربی است. این درگیری‌ها افغانستان و عراق را از سال‌های آغازین قرن بیست و یکم، گرفتار ناآرامی و نظامی‌گری و فاجعه‌ی انسانی کرده و ناامنی فزاینده‌ی ناشی از آن نیز به پیدایش نیروهای جهادگرا در منطقه منجر شده است، به شکلی که به‌عنوان مثال آن چه از کشور سوریه، هم‌اکنون، باقی مانده، جز خرابه‌ای با اقتصاد و جامعه‌ای فروپاشیده نیست. بررسی تاریخ این درگیری و زمینه‌ها و پیشینه‌های آن‌ها، کار تحقیقی، محتوایی و اسنادی مفصلی می‌طلبد که البته به وفور و با پشتکار عالی و به کرات انجام شده است.

در این میان، موضوع تازه در حوزه‌ی مطالعات زنان و جنسیت، تأثیر صرف این اقدامات بر زنان و جامعه دگرباشان جنسی و جنسیتی نیست، بلکه سوءاستفاده مداوم قدرت‌ها و ابرقدرت‌های حاکم، از «حقوق» آنان و به اسم دفاع و حمایت از آنان است و آشکال متفاوتی نیز بدان می‌بخشند.

الکساندر ژونه، الیزابت مارتو و املی لو رنارد، در سال ۲۰۱۳ و در اثری مشترک با عنوان «ملی‌گرایی جنسی/ت‌ی؟ بازپیکربندی^۳ معاصر سکسوالیته و ملی‌گرایی» که در نشریه‌ی *Raisons Politiques* منتشر شد، به بررسی اصطلاح «دموکراسی جنسی/ت‌ی»^۴ پرداخته‌اند که «یک "ما"ی اروپایی و غربی را که حامی اقلیت‌های جنسی

^۱ Sara R. Farris

^۲ Goldsmiths, University of London

^۳ Reconfiguration

^۴ La "démocratie sexuelle"

است در برابر يك "آنها" قرار مي‌دهد كه غيرعربي بوده و با هم‌جنس‌گراهراسي^۱ و جنسيت‌زدگي^۲ پيوند داده شده است». (ژونه، مارتو و لو ناراد، ۲۰۱۳)

فمينيست‌هاي منتقد دولت‌هاي نوليبرال و راست‌گراي در حال رشد در اروپاي مركزي، اين ديدگاه كه «غرب پذيرا» را حامی اين «اقليت‌هاي جنسي و جنسيتي» معرفي و كشورهاي مسلمان را با هم‌جنس‌گراهراسي «ذاتي» هويت يابي مي‌كند، در قالب پيوند سمی و آسيب‌زاي فمينيسم و نوليبراليسم، شناسايي و بررسي کرده‌اند.

تقاطع متناقض هم‌جنس‌گراهراسي/فمينيسم‌ستيزي و دايعيهي حمايت از هم‌جنس‌گرايان و زنان

سارا آر. فارس، در ادامه‌ي تأکيد بر افزايش خطرات ناشي از دست در دست هم دادن فمينيسم و ناسيوناليسم [عموماً سفيدپوست]، در سال ۲۰۱۷، اثری را با عنوان «به نام حقوق زنان: ظهور فموناتيوناليسم»^۳ منتشر کرد. به قول خود نويسنده در مقدمه‌ي كتاب، او از اواخر سال ۲۰۱۰ و پس از کنفرانسی با عنوان «دولت‌هاي فمينيستي/مشكلات دولت: جنسيت و سياست‌هاي محروميت» كه در ماستريخت هلند برگزار شد، به فكر نگارش اين كتاب افتاده است.

وی در این کتاب، اصطلاحی را كه خودش ابداع کرده، يعني فموناتيوناليسم، را تعاملی میان ملی‌گرايان از احزاب راست‌گرا و برخي فمينيست/فموكرات^۴ ۵‌هاي برجسته

^۱ Homophobia

^۲ Sexisme

^۳ "In the Name of Women's Rights: The Rise of Femonationalism"

^۴ Femocrat

^۵ Female bureaucrat

معرفی می‌کند که با سیاست‌های نولیبرالشان، درصدد جذب تفکرات و فعالیت‌های ضداسلام و ضدمهاجرت در هلند، فرانسه و ایتالیا هستند.

فاریس، این پدیده را نوعی تناقض آشکار می‌داند و سپس به بررسی ابعاد مختلف آن می‌پردازد که من آن را «تناقضی در تقاطع تلاش برای احقاق حقوق دگرباشان جنسی و موجودیت کهنه‌ی ضدفمینیست/هم‌جنس‌گراهراس احزاب راست‌گرا» تعریف می‌کنم.

فموناتسیونالیسم، در توصیفی کوتاه از نگاه فاریس و منتقدان همسویش، «استفاده و سوءاستفاده از محتوای فمینیستی در راستای "آزادسازی" زنان جامعه‌ی میزبان و البته زنان مهاجر، از دست مردانی است که در این گفتمان، "مرد مهاجر مسلمان وحشی" هویت‌یابی می‌شوند».

به‌قطع، بررسی مقوله‌ی ساختار و روابط قدرت میان جنس‌ها در ادیان، که درباره‌ی آن نظریه‌پردازی‌ها و لفاظی‌های بسیار شده است، موضوع این مقاله نیست، و موضوع فموناتسیونالیسم اسلام‌هراس و ماهیت زن‌ستیز اسلام، از ظرفیت بسیار برای بررسی در قالب پژوهشی ژرف‌اندیشانه و جزئی‌نگرانه‌ی دیگری است. هسته‌ی مرکزی این مقاله، بررسی این موضوع است که داعیه و آهنگ حمایت از زنان و مطالبه و احقاق حقوق آنان در یک بستر اسلام‌هراس و اسلام‌ستیز (که زیرکانه مستور می‌شود) که البته با همراه کردن تعدادی زنان محجبه، رنگین‌پوست و «شرقی» صورت می‌گیرد، چه گونه به استعمار نوین ملت‌های «غیرغربی» در خاک آن‌ها منجر شده و مهاجران از این کشورها را در فرودست‌ترین مناسبات اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ی میزبان «غربی» قرار می‌دهد، و این احزاب و تصمیم‌سازان راست‌گرا، چه گونه کارزارهای ضد مهاجرت خود را تقویت می‌کنند.

هوموناسیونالیسم، به موازات فموناسیونالیسم

شاید پرداختن به مفهوم «هوموناسیونالیسم»^۱ در این قسمت، ضروری باشد و بتواند، دلیل تأکید بر هم‌جنس‌گراهراسی احزاب راست‌گرا را در کنار فمینیسم‌ستیزی آنان، مشخص‌تر سازد.

هوموناسیونالیسم یا «هم‌جنس - ملی‌گرایی»، اصطلاحی است که جاسیر ک. پوار،^۲ متفکر نظریه‌ی کویر و استاد مطالعات زنان و جنسیت در دانشگاه راتگرز،^۳ در سال ۲۰۰۷ معرفی کرد و شناساننده فرایندها و مناسبات سودجویانه‌ی ملی‌گرایان با استفاده از موجودیت و حقوق دگرباشان جنسی و جنسیتی بود تا بتواند ابزار موجه‌سازی بیگانه‌هراسی و نژادپرستی - عموماً در برابر اسلام - قدرت‌هایی باشد که «اروپا» و «غرب» را ضامن حمایت از «اقلیت جنسی و جنسیتی» و «کشورهای مسلمان» را با هم‌جنس‌گراهراسی‌شان شخصیت‌یابی می‌کنند. (کیان و درینبرگر، ۲۰۱۹)

اصطلاح هوموناسیونالیسم از قدمت بیشتری نسبت به فموناسیونالیسم برخوردار است و به همین دلیل از زمان ورود به فضای اندیشه‌ی انتقادی زنان و جنسیت، بسیار بیش‌تر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

نظریه‌پردازان، اندیشمندان، روزنامه‌نگاران و کنشگران بسیاری به بررسی این پدیده و چیستی آن و تأثیری که در مطالبه‌ی حقوق دگرباشان جنسی و جنسیتی می‌گذارد، پرداخته‌اند. برای مثال، پس از انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۱۶، یکی از مباحث مطرح و جنجالی این بود که «چه‌گونه برخی دگرباشان جنسی و جنسیتی از ترامپ و کارزار انتخاباتی او حمایت می‌کنند»، در حالی

^۱ Homonationalism

^۲ Jasbir K. Puar

^۳ Rutgers University

که تصمیمات، وعده‌ها و تبلیغات بسیاری از جانب افراد حاضر در این کارزار و تفکر رایج میان آنان، حاکی از دگرباش‌هراسی‌شان بوده است.

ریشه و مبدأ هوموناسیونالیسم را می‌توان در «بهنجارسازی»^۱ زیست‌هم‌جنس‌خواهان در ایالات متحده آمریکا، میان سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ جستجو کرد. نقاط عطف آن تصویب سیاستی با عنوان «نپرس و نگو»^۲ توسط باراک اوباما، رئیس‌جمهوری سابق این کشور بود که در تاریخ ۲۰ سپتامبر سال ۲۰۱۱ به اجرا گذاشته شد،^۳ هر گونه پرسش، مداخله، آزار و اعمال تبعیض علیه هم‌جنس‌خواهان (لزبین‌ها، گی‌ها و دوجنس‌گرایان) را در ارتش این کشور ممنوع اعلام می‌کرد و هم‌چنین، قانونی ساختن «ازدواج هم‌جنسان» در ژوئن سال ۲۰۱۵ در کل ایالات این کشور. این موارد در این بازه زمانی پیروزی‌هایی بزرگی محسوب می‌شدند، اما فضایی را برای ناسیونالیست‌های راست‌گرای آمریکایی ایجاد کردند تا در مقابل برابری‌های به دست آمده، در تشدید و تقویت سویه‌های نژادپرستانه، بیگانه‌هراسانه، سرمایه‌دارانه و منفعت‌بری شخصی و گروهی‌شان، فروگذار نکنند.

بررسی این تاریخچه نشان می‌دهد که هم‌جنس‌خواهانی که به حمایت از کمپین انتخاباتی دونالد ترامپ برآمدند، عموماً برخاسته از پلتفرمی هستند که احزاب ملی‌گرای جای‌گرفته در منتهی‌الیه راست، برایشان ایجاد کرده‌اند: «پلتفرمی برای هم‌جنس‌خواهانی سفیدپوست، با تمایلاتی ملی‌گرایانه که به دلیل منافع موجود و خدشه‌ناپذیرشان، لزومی برای دخالت و صرف انرژی در مبارزات ضدنژادپرستی، ضدجنسیت‌زدگی، و ضدبیگانه‌هراسی نمی‌بینند».

^۱ Normalisation

^۲ “Don’t Ask, Don’t Tell” (DADT)

^۳ البته، نخستین بار در تاریخ ۲۱ دسامبر سال ۱۹۹۳ توسط بیل کلینتون پایه‌گذاری شده بود

بدین ترتیب، می‌توان نقاط تشابه پرننگی میان تفکرات هموناسیونالیست‌ها، فموناسیونالیست‌ها و جریان‌ات مشابه آنان یافت:

اول، مهم‌تر و ریشه‌ای‌تر آن که، در این «ایسم»‌های ملی‌گرا، زنان و دگرباشان جنسی و جنسیتی، موجودات و موجودیت‌هایی ضعیف و تهی از اراده‌ی نظری و عملی‌اند و نیاز مبرم به یک «ناجی» دارند. عامل نظریه‌پرداز و تصمیم‌ساز در این بینش، از ستم تاریخی رفته بر زنان و دگرباشان جنسی و جنسیتی آگاه است، و از مرحله‌ی مقاومت در برابر پذیرش و ارائه‌ی حقوق «برابر» به آنان عبور کرده، و با تغییر شکل در ابزارها و دستاویزهای خود، از این موجودیت همواره و هنوز «فرو دست»، در راستای افزایش سود خود استفاده می‌کند.

بدین معنی، از نوآوری‌های مشترک نیروهای نولیبرال، این است که مسائل مربوط به جنسیت، در مرکزیت برنامه‌ی کاری احزاب ملی‌گرای راست‌گرا قرار می‌گیرد. (R. Farris, ۲۰۱۷)

در بخش مُد و فشن، گسترده‌سازی و توسعه و تنوع‌دهی به معیارهای فیزیولوژیک زیبایی، طراحی ساختارهای به‌کارگیری سکسوالیته‌های متفاوت از دوگانه‌های جنسی و جنسیتی نر/ماده و مرد/زن، به شکلی که تبدیل به صنعتی گول‌پیکر شده‌اند، توجیه حضور نظامی چند دهه‌ای در مناطق «غیر غربی» به نام حمایت از حقوق زنان مانند آن‌چه در افغانستان اتفاق افتاده و هم‌چنان ادامه دارد، از عناوین برنامه‌ی کاری احزاب مذکور است. در مورد توجیه حضور نظامی در مناطق «غیر غربی» به نام حقوق زنان، کارهای پژوهشی و دانشگاهی گسترده و مفصلی انجام شده و مداوماً در حال انجام است که از جمله می‌توان به مقاله‌ی «بازگشت فمینیسم امپریالیستی»،^۱ نوشته‌ی سعدیه طور^۲ در نشریه

^۱ “Imperialist Feminism Redux”

^۲ Saadia Toor

Dialectical Anthropology، در دسامبر سال ۲۰۱۲ اشاره کرد که به بررسی ادعای «حمایت از زن افغانستانی مسلمان»، یازده سال پس از حمله‌ی ناتو به این کشور می‌پردازد:

یازده سال جنگ و اشغال به نام حقوق زنان باید اختطاری بوده باشد که چه‌گونه خطاهای لیبرال (و چپ لیبرال) می‌تواند به راحتی منجر به جنایات اسفباری شود؛ به خصوص که شواهد کافی و شفاف و انتقادهای سازنده‌ی کنشگران (زنان) افغان نشان می‌دهد که وضعیت زنان افغان به قطع در ۱۱ سال گذشته، و به خاطر جنگ/اشغال تنزل پیدا کرده است. در عوض، باور به این ایده که جنگ ایالات متحده/ناتو در افغانستان برای زنان این کشور خوب بوده، همواره بین لیبرال‌های جریان اصلی در نوسان بوده است. (Toor, ۲۰۱۲)

از دیگر مقالات برجسته در این زمینه، «فمینیسم حکم‌شده و جنگ با ترور»،^۱ نوشته‌ی کریستا هانت^۲ در سال ۲۰۰۶ است. وی در مقدمه مقاله‌اش چنین می‌نویسد:

از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، کاخ سفید، داستان‌سرایی‌های زیادی درباره جنگ و آزادسازی زنان کرده است. در جریان شکل‌گیری گفتمان «جنگ با ترور»، دولت بوش شروع به لفاظی درباره‌ی ستمی کرد که زنان افغان، تحت حاکمیت رژیم طالبان متحمل می‌شدند و چنین استدلال کرد که یکی از اهداف اصلی این جنگ، احقاق حقوق زنان و بازگرداندن کرامت انسانی به آنان است. پس از سقوط رژیم طالبان، هم‌چنان به جامعه‌ی بین‌المللی گفته می‌شد که زنان افغان، بالاخره از خشونت و ستمی که بر آنان می‌رفت، رها شده‌اند. سه سال بعد، دولت بوش هم‌چنان، بزرگ‌ترین دستاورد «جنگ با ترور» را، رهایی بخشی زنان افغان می‌داند. فمینیست‌های بسیاری، از جمله خود من نسبت

^۱ "Embedded Feminism and the War on Terror"

^۲ Krista Hunt

به این ساختگی جنسیتی شده^۱ توسط دولت بوش، بدبین و شکاک بوده و آن را روشی فرصت طلبانه برای «اخلاقی سازی» و توجیه جنگ دیده ایم. (ntHu, Rygiel, ۲۰۰۶)

دومین مشخصه‌ی بارز و مشترک این جریانات، همان‌طور که پیش‌تر هم بدان اشاره شد، تضاد و عمدتاً تناقض آشکاری است که میان استفاده‌ی ابزاری ملی‌گرایان راست‌گرای نولیبرال از ارزش‌های فمینیستی و باورهای واقعی آنان وجود دارد. فارس، نمونه‌ی بارز این تناقض را در سال‌های آخر دهه ۸۰ میلادی، و در کشور فرانسه جستجو کرده، و به سه دانش‌آموز دختر مسلمان مدرسه‌ای در شهر کری^۲ اشاره می‌کند که به دلیل عدم پذیرش درخواست مسئولان مدرسه مبنی بر کشف حجاب، در تاریخ ۳ اکتبر سال ۱۹۸۹، از مدرسه‌شان اخراج شدند. وی این واقعه را مصداق بارزی می‌داند از تناقض موجود و زنان مهاجر و مسلمانی که در این گفتمان، نیاز به «حفاظت شدن» در برابر مردان مهاجر و مسلمان دارند، در حالی که استانداردهای آنان به نام لائیسیته و یا سکولاریسم، کاملاً بر خلاف ادعای «اعطای» آزادی و حق انتخاب به این زنان است.

همین مسئله درباره‌ی هوموناسیونالیسم هم در این جریانات اتفاق می‌افتد و در حالی که در برابر «آن‌ها، شرقی‌های هم‌جنس‌گراهراس»، «ما، غربی‌های هم‌جنس‌گرا» شکل می‌گیرد، جدال پیرامون به تصویب رساندن حقوقی چون حق ازدواج زوج‌های هم‌جنس و حق لقاح مصنوعی برای زنان مجرد و زوج‌های هم‌جنس، سال‌ها به طول

^۱ (En)gendering of the War on Terror

نویسنده با بازی با اصطلاح gendering به معنای جنسیتی‌سازی و فعل engendering به معنای به ظهور در آوردن در زبان انگلیسی، این تیترا را برای مجموعه مقالات مذکور استفاده کرده است. که من معادل «ساختگی جنسیتی شده» را برای آن به کار برده‌ام.

^۲ Creil

می‌انجامد و تصمیم‌گیری درباره‌ی احقاق این حقوق، با تأخیر فراوان نسبت به بسیاری کشورهای دیگر، صورت می‌پذیرد.^۱

نمونه‌های تناقض رفتار احزاب لیبرال درباره‌ی حقوق دگرباشان جنسی و جنسیتی و زنان و استفاده از این حقوق در راستای توجیه بیگانه‌هراسی، یا جنگ‌ها، اِشغال‌ها و تنش‌های نظامی خارجی بسیار است و قابلیت بررسی ریشه‌ای و عمیق را دارد، که یکی از آن‌ها، تصمیم‌سازی‌های دولتی‌هایی با سیاست‌های نولیبرال پیرامون محدود کردن حق پایان دادن خودخواسته به بارداری برای زنان است.

تلاش‌های بی‌وقفه‌ی جمهوری خواهان در دوران پسا-ترامپ در ایالات متحده آمریکا برای تغییر قوانین درباره این حق، شاید بارزترین مثالی باشد که می‌توان به آن استناد کرد. اقدام اخیر نمایندگان جمهوری خواه کارولینای جنوبی در کمیته‌ی شاخه‌ای سنا در امور پزشکی که به رد یک استثنای مثبت دادند، از جمله‌ی این سیاست‌گذاری‌هاست که زنان را از حق اولیه‌ی خود مبنی بر کنترل بر بدنشان، منع می‌کند.^۲ این لایحه، پیش‌تر شامل این تبصره بود که زنانی که از تجاوز جنسی یا رابطه‌ی جنسی با «محرارم» بارداری می‌شوند، حتی بعد از گذشت شش هفته از بارداری نیز خواهند توانست به بارداری خود پایان دهند. ریچارد کش یکی از این سناتورها، با استدلال منسوخ «شما با این کار، یک موجود انسانی بی‌گناه را می‌کشید»، به رد این استثناء، رأی مثبت داده است. مسئله‌ی زن، بدن زن و حق بر بدن او، در چنین استدلال‌هایی هیچ تلقی می‌شوند و بدن زن را صرفاً در خدمت سیاست‌سازی‌های مصرفی خود قرار می‌دهند، آن هم در این جا درباره‌ی زنی که قربانی

^۱ ازدواج زوج‌های هم‌جنس در کشور فرانسه در سال ۲۰۱۳ و حق لقاح مصنوعی برای آنها در این کشور، در سپتامبر ۲۰۱۹ قانونی شد.

^۲ <https://www.independent.co.uk/news/world/americas/us-politics/south-carolina-abortion-ban-rape-incest-henry-mcmaster-a9۱۶۸۶۵۶.html>

خشونت جنسی شده، ناخواسته باردار می‌شود، در حالی که هیچ گونه برنامه‌ریزی برای فرزنددار شدن ندارد.

از دیگر اقدامات دولت کنونی ایالات متحده آمریکا، محروم کردن ۸۷۶ کلینیک از بودجه‌ی درمانی برنامه‌ای تحت عنوان [Title X Program](#) است که در سال ۱۹۷۰ در این کشور، و در راستای حمایت مالی از بیماران فاقد بیمه‌های پزشکی، تصویب شده بود. بر اساس این اقدام جدید، تمامی این کلینیک‌ها که قوانین جدید درباره‌ی پایان دادن خودخواسته به بارداری را نپذیرند و مراجعان خود را به مراکز مرتبط ارجاع دهند، از این بودجه محروم شده‌اند؛ بودجه‌ای برابر با سالانه، ۲۶۰ میلیون دلار، مختص خانواده‌های کم‌درآمد که محرومیت از آن، بیش و پیش از هر گروهی، زنان کم‌درآمد را از برخورداری از خدمات پزشکی باکیفیت محروم خواهد کرد.^۲ این‌ها فقط دو نمونه از اقدامات اخیر در دولت آمریکا است که چنین سیاست‌هایی علیه زنان و تلاش‌های فمینیستی انجام داده و می‌دهد، و اقداماتی از این دست در کشورهای دیگر هم با چنین دولت‌هایی روزه‌روز در حال افزایش است.

ظهور «فموناسیونالیسم ایرانی»

با توجه به آن چه تا کنون گفته شد، پدیده‌ی فموناسیونالیسم را نمی‌توان به‌لزوم پدیده‌ای در سطح ملی دانست. فموناسیونالیسم، نه تنها در خدمت نولیبرالیسم ملی گرایانه‌ی داخلی

^۱ <https://www.hhs.gov/opa/title-x-family-planning/index.html>

^۲ <https://eu.usatoday.com/story/news/nation/2019/10/22/abortion-clinics-lose-federal-funding-trump-title-x-rule-report/2452450001/>

علیه زنان (عموماً) قرار می‌گیرد، بلکه وسیله‌ی ترویج سیاست‌های خارجی مداخله‌جویانه، از طریق مداخلات نظامی و غیرنظامی، در کشورهای دیگر است.

فموناتسیونالیسم را می‌توان در قالب نسخه‌ی به‌روزرسانی شده ناسیونالیسم جنسیت‌زده نیز مورد ارزیابی قرار داد. یا دست کم، آن را یکی از پسمادهای ناسیونالیسمی نامید که «زنانگی» را در خدمت تولید «ملت» گرفته و بدین شکل از تن و سکسوالیته‌ی زن، در راستای شکل‌دهی به مفهوم «ملت» استفاده می‌کنند. این بحث، در مجموعه مقالاتی، با نظارت لوجیا دیرنیرگر، جامعه‌شناس و پژوهشگر و آزاده کیان، استاد جامعه‌شناسی، تحت عنوان «دولت-ملت و ساخت جنسیت، بدن و سکسوالیته: ایران، ترکیه و افغانستان» که در سال جاری (۲۰۱۹) منتشر شده، به تفصیل بررسی شده است.

از جمله موضوعات مورد توجه در این مجموعه، چگونگی تلاش ملی‌گرایان در این سه کشور، برای استفاده از زنان به عنوان اهداف و ابزار اصلی مدرن‌سازی و مدرن‌شدگی، و هم‌زمان تغییر هنجارهای جنسیتی، به منظور حفظ ساختار طبقاتی قدرت میان دو جنس است.

در این دیدگاه، زنان نقشی اساسی در جنبش‌های ملی‌بازی کرده‌اند، اما در ساخت دولت-ملت، سهمی نداشته یا سهم‌شان بسیار ناچیز بوده است. این نگاه ملی‌گرا، در عین حال که از زنان می‌خواهد تا به سپهر عمومی جامعه وارد شده و دنیای خود را گسترش دهند، اما هم‌زمان، با تعریف مفاهیم نسبتاً جدیدی چون «حیا»، موقعیت «فرو دست» آنان نسبت به مردان را بازتعریف کرده و به آنان نوعی «شهروندی درجه دو» اعطا می‌کند. (کیان و دیرنیرگر، ۲۰۱۹)

از این نکته نباید غافل شد که این هنجارهای جدیدی که ملی‌گرایان تعریف کرده‌اند، مرکز‌گرا بوده و در جامعه‌ای چون جامعه ایران، بر مبنای هویت «زن فارس شیعه‌ی شهرنشین دگرجنس‌گرا» تعیین می‌شود.

فموناتسيوناليسم ايراني را اگر بخواهيم در قالب پيش تر ذکر شده مورد بررسي قرار دهيم، مي توانيم - و بايد- به جريانات اخير فمينيست هاي مرکزگراي حامی مداخله و حمايت قدرت هاي خارجي و ابرقدرت ها، در بُعد کلان، در امور سياسي داخلي کشور ايران و در بُعد جزئي تر آن، در مسائل زنان، پردازيم.

در فضاي چنين «فمينيسي» که همگام با سياست هاي خارجي جنگ طلبانه، مسئله ي زنان و به صورت عمده حق انتخاب حجاب، تبديل به دستاويزي شده تا جريانات سياسي مشخص، از منافع آن، و در راستاي اعمال و احقاق سياست هاي خود استفاده کنند، هم اکنون شاهد شکل گيري دو اردوگاه متخاصم روبروي يک ديگريم؛ اردوگاه هايي که يکي، ديگري را «آلوده» به فمينيسم فرصت طلبانه^۱ مي بيند که با تمرکز بر موضوع «حجاب اجباري»، و با تکیه بر فرهنگ «منجي گري»، نگاه يک شخص به عنوان «مراد» و «رهبر» و افرازي در اطراف او به عنوان «مرید» و «حامی»، نگاه اکثريت و غالب جامعه زنان معرفي مي کند و اين «رهبر خودخوانده» را «منجي» زنان ايران مي داند.

آن چه پيش تر درباره ي سوء استفاده ي فموناتسيوناليسم ها از مفاهيم باارزش فمينيستي - تئوريزه شده در دهه هاي مختلف از طريق علم و کنشگري فمينيستي - گفته شد، در ابعاد ديگري درباره ي فموناتسيوناليسم ايراني قابل بررسي است که البته اين بار گروهی از میان «ملت» هستند که خود را نماينده [خودخوانده] آن ملت، به خصوص زنانش مي دانند.

در پيشبرد اين بحث بايد به دو نکته توجه کرد. يکم آن که، در فضاي اخير جامعه ي ايران و عرصه کنشگري فمينيستي و تلاش هايي که در زمينه هاي مختلف براي احقاق حقوق زنان ايراني مي شود، تعيين دوقطبي هوشمندانه ي «ارتجاع و انقياد» توسط دغدغه مندان حقوق زنان در داخل ايران، نقطه عطفی برای مرزبندي میان دو اردوگاه مذکور و مرکزکشی مشخص با دو قطب قدرت، يعنی حاکميت فعلي در ايران و ديگري،

^۱ Opportunist Feminism

قدرت‌های غربی حامی «اپوزیسیون» بود. شاید در اینجا بتوان به مفهوم «جامعه‌ی نمایش» رجوع کرد؛ جامعه‌ای که بازی میان گروه‌های مختلف سیاسی‌اش در جریان است تا هر یک بتواند غالب بر فضای آن باشد. در چنین شرایطی، تحلیل و نقد جایی برای خود باز نمی‌کند و به انقیاد در آوردن زنان و مطالبات آن‌ها، راهکار تحت سلطه در آوردن جامعه‌ای است که اندیشه، در خدمت سرکوب و حذف تکثر بر می‌آید.

شعارنوشته‌ای^۱ در تجمع دانشجویان دانشگاه تهران، در اعتراض به حضور گشت ارشاد در این دانشگاه، جهت کنترل حجاب دانشجویان، در ۲۳ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۸ (و بعداً در ۱۶ آذر همین سال)، بحث‌برانگیز شد. در اینجا، مقصود، پرداختن به چیستی و کیستی یک نام خاص نیست، چرا که مسئله، از سطح فردی عبور کرده و تبدیل به یک جریان شده است. و البته، تعیین «ارتجاع و انقیاد»، آن‌جایی در قامت یک کنش هوشمند قابل بررسی می‌شود که بازیگران دیگر این عرصه، نسبت خود را با این جامعه‌ی نمایش و قطب‌های قدرت موجود در آن مشخص ساخته و به قطبی‌سازی، حذف تمایز و تکثر، چنگ زدن به یکی برای نجات از دیگری و از این دست، متوسل نمی‌شوند.

محبوبه عباسقلی‌زاده، کنشگر و پژوهشگر حقوق زنان، با تمرکز بر مبحث «کنشگری سلبریتی‌گونه»، در این باره نقدی را مطرح می‌کند که به باور بازیگران غیر دوقطبی این صحنه، شبیه است. او فعالیت جامعه‌ی مدنی را در برابر فعالیت «سلبریتی‌ها» قرار می‌دهد و با تکیه بر این که کنش‌های جامعه‌ی مدنی، به عنوان جامعه‌ای پاسخگو، پی‌گیرانه است در حالی که کنش‌های سلبریتی‌ها موقت است، به مسئله‌ای مهم در این بحث اشاره می‌کند که «... اگر سلبریتی‌ها رهبری حرکات‌های اجتماعی را در دست بگیرند، این می‌تواند خطرناک باشد چرا که ناپایدار است ...» او در این زمینه معتقد است «سلبریتی داخل کشور ریشه‌هایش مشخص است، اما سلبریتی خارج از کشور اصلاً معلوم نیست در چه شرایطی،

^۱ «علی‌نژاد و گشت ارشاد، یکی با دوربین و یکی با چماق، دو سوی یک ارتجاع علیه زنان»

توسط چه گروه سیاسی‌ای و با چه پروژه‌ای ظهور کرده و مردم را در شبکه‌های اجتماعی به یک حرکت فراخوان می‌دهد.^۱

می‌توان گفت که نقطه‌ی مقابل فمونیسم ایرانی - یا بهتر بگوییم «فمونیسم ایرانی-غربی»، چرا که دارای نیروی عمدتاً ایرانی و حامیان غربی است - فمینیست‌هایی هستند که در تلاش برای پس‌گیری یا بازپس‌گیری حقوق زنان، میان خود و نگاه مرتجع درباره‌ی زنان که آنان را از حقوق اقتصادی برابر (اشتغال، دستمزد برابر، مرخصی زایمان امن)، حقوق خانوادگی برابر (حضانت، طلاق، خروج از کشور) و حقوق اجتماعی برابر (ورود به استادیوم‌های ورزشی، رفاه و تأمین اجتماعی‌ غیروابسته، انتخاب حجاب) محروم می‌کند، و هم‌چنین نگاه مُنقاد درباره‌ی زنان که زنان و مسائل آنان را ابزار دست استعمار نوین و جنگ‌طلبی و تحریم‌طلبی قرار می‌دهد، مرزهای روشن و مبرهن کشیده و هدف خویش را قربانی هیچ یک از این دو قطب قدرت نمی‌کنند.

یکی از پدیده‌هایی که به دست فمونیسم ایرانی در این عرصه ظاهر شد، تشکیل دوگانه‌ی «زن مُرتجع» در برابر «زن آزادی‌خواه»، با سوءاستفاده از مفهوم «خواهرانگی»^۲ بود. ذیل این تعریف، زن مرتجع، زنی است که گرفتار اصول سنتی فردی و اجتماعی است و به «حجاب کامل» باور داشته و فارغ از باور شخصی خود، قصد تحمیل آن به دیگر زنان جامعه را نیز دارد و البته آن را نوعی امر به معروف و نهی از منکر نیز قلمداد می‌کند. در مقابل، «زن آزادی‌خواه» این چارچوب، زنی است که «مُنجی» خود را مدرنیته‌ای وام‌گرفته از «غرب» دانسته و زن مرتجع را «دشمن» درجه یک خود، و «حجاب اختیاری» را سلاحش در برابر ارتجاع می‌داند. اگرچه تیپ‌های تشریح‌شده، نه تنها انتزاعی، بلکه واقعیتی عینی در جامعه‌ی قطبی‌شده کنونی ما هستند، اما آن چه در این میان موضوعیت دارد، ایجاد این

^۱ <https://www.dw.com/fa-ir/iran/av-۴۷۶۱۷۲۶۴>

^۲ Sisterhood

دوقطبیِ عدویِ یک‌دیگر و ستیزه‌جو، تحت عنوان «خواهرانگی» و تقویت این عناد توسط فرماندهی یکی از این قطب‌هاست.

این گفتمان با غل‌وغش در استفاده از مفهوم «خواهرانگی»، و شعارهای پیرامون آن، نظیر «خواهرانگی، قدرتمند است»^۱ یا «امر شخصی، امر سیاسی است»^۲ که هر دو از ابداعات موج دوم فمینیستی‌اند، فمینیسم خواهرانه را تبدیل به فمینیسم بازاری و کالایی می‌کند. آن‌طور که امیلی زاسلو،^۳ استادیار مطالعات ارتباطات در دانشگاه پیس^۴ نیویورک، در قسمتی از یک کتاب، در باب تنزل فمینیسم در رسانه‌های جریان اصلی، توصیف می‌کند، در روند تبدیل «جنبش‌های اجتماعی» به «جریان‌ات سودآور» مفهوم «خواهر»^۵ به «دختر قوی»^۶ تنزل داده شد. (Zaslow, ۲۰۱۷)

نکته‌ی دوم که باید مورد توجه قرار داد، این است که پس از استفاده از دوقطبی‌ها، و ایجاد جبهه‌های «حق و باطل» علیه یک‌دیگر - که حکم هر شخص نیز با اقرار و اعتراف نسبت به مقوله‌ی «حجاب» تعیین می‌شود و در نهایت باید، و به‌ناچار در یکی از این دو دسته قرار بگیرد - استفاده‌ی این جریان از مفهوم «خواهرانگی» و تأکید بر آن «یک سوءاستفاده است یا یک سوءبرداشت؟».

فمونسایونالیسم ایرانی را می‌توان به هر دو نسبت داد. نخست، سوءاستفاده از فمینیسم - آن‌چه روش اصلی فمونسایونالیست‌هاست -، در شرایطی که حضور جریان‌ات متنوع فمینیستی و تب مباحث فمینیستی در جامعه‌ی امروزی ایران قابل انکار نیست، و در نتیجه

^۱ "Sisterhood is powerful"

^۲ "Personal is Political"

^۳ Emilie Zaslow

^۴ Pace University

^۵ Sister

^۶ Girl Power

کنشگری و نگاه فمینیستی از یک مکتب انتقادی منعطف و چندلایه و چندشاخه که هر یک دارای چارچوب‌های فکری مشخص و پرورنده شده به صورت نظری است، به فمینیسمی شعارگونه با این نوشته روی تی‌شرت‌های جدید و جنجال‌برانگیز کمپانی کریستین دیور^۱ تبدیل می‌شود که «ما همه باید فمینیست باشیم».^۲ این مثال استعاری از تی‌شرت دیور برای طعنه به فمینیسم به‌ابتدال‌کشانده به کار می‌رود و و این بحث را که «آیا اصولاً صنعت مد و زیبایی، می‌تواند فمینیست باشد یا خیر» به سوژه‌های جنجال‌برانگیزی تبدیل کرده است. پاسخ فمینیست‌های ضد سرمایه‌داری به این پرسش، یک «نه» مطلق است، چرا که باور دارند که تولید چنین پوشاکی، استفاده از آن چیزی است که هم‌اکنون زنان به آن حساس‌تر شده و دغدغه‌ی بیش‌تری نسبت به آن حس می‌کنند: «کالایی را برای زنان تولید کنیم که ردی از دغدغه‌های آنان نیز بر آن باشد» یا به زبان گویاتر، «زنان را ترغیب به مصرف کالایی کنیم که شبیه به دغدغه‌های آنان نیز باشد». این استعاره را می‌توان برای فمینیسم کالایی‌شده مورد استفاده‌ی فمونیاسیونالیسم ایرانی نیز به کار برد.

وجه‌های از این استفاده از ارزش‌های فمینیستی، هم‌چون خواهرانگی که در قالب سوءبرداشت قابل بررسی است، در روند سطحی‌سازی مفاهیم در علوم اجتماعی - به جای ساده‌سازی آن‌ها - و با استفاده از ابزار شبکه‌های اجتماعی و تریبونی که این شبکه‌ها به اشخاص، فارغ از تخصص یا عدم تخصص‌شان می‌دهند، اتفاق می‌افتد. این سطحی‌سازی مفاهیم متعلق به علوم فمینیستی، ثمره‌ی ناداری و منع پژوهشی‌ای است که به خصوص در داخل ایران، در فضای علم جنسیت و سکسوالیته جریان داشته، و «فمینیسم سلبریتی» را جایگزین «فمینیسم منتقد» کرده است. بحث ساخت بدن و سکسوالیته، و «حق بر بدن» یکی از مصداق‌های بارز چنین کمبودی است که امروزه، سر و صدای فمینیست «سلبریتی»

^۱ Christian Dior

^۲ «We Should All Be Feminists»

را بلندتر از مشروعیت و واقعیت محوری فمینیست اصیل و پژوهشگر به گوش عموم جامعه می‌رساند. «حق بر بدن» یکی از مباحث جنجالی است که باید بر «حق پایان دادن خودخواسته به بارداری»، «حق بر قراری یا برقرار نکردن رابطه‌ی جنسی بدون فشار قوانینی چون لزوم تمکین زن»، «حق بر انتخاب آزادانه‌ی پوشش»، «تأکید بر اصول سلامتی به جای کلیشه‌های زیبایی» متمرکز باشد، اما از این اهداف و برنامه‌ها دور شده و نتایج حاصل از بحث و کنکاش پیرامون آن، دستاوردی برای زنان طبقات محروم ندارد که به واقع با روند و عواقب این «ناحقی» درگیرند.

این‌ها فقط نمونه‌هایی هستند که می‌توان پیرامونشان مباحثات عمیق و گسترده انجام داد، چرا که شاید مصادیق مستقیم فموناتسیونالیسم برنامه‌ریزی شده نباشند، اما خواسته یا ناخواسته نقشی اساسی در روند تقویت این پدیده بازی می‌کنند. آن چه در این جا، حائز اهمیت است، این است که مصادیق عدم شناخت و/یا عدم التزام فموناتسیونالیست‌های ایرانی به اصول و ارزش‌های فمینیستی است که به واقع در به خدمت در آوردن فمینیسم به سرمایه‌داری و دولت‌های نولیبرال آن، کوتاهی نمی‌کنند.

نتیجه‌گیری

بررسی فموناتسیونالیسم و ابعاد مختلف آن و هم‌چنین قالب‌های مختلف و متنوعی که این پدیده می‌تواند در آن‌ها ظاهر شده، شکل گرفته و تغییر شکل یابد، بسیار گسترده است و شناخت هر یک، مستلزم بررسی جداگانه‌ای است که به این جزئیات بیش‌تر بپردازد. فموناتسیونالیسم را در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، می‌توان مورد مطالعه قرار داد و تأثیر آن بر هر یک از این حوزه‌ها را نیز شناسایی کرد.

اما به‌عنوان نتیجه‌گیری، شاید پرداختن مختصر اما مفید به سه موضوع مختلف و متفاوت از یک‌دیگر در این مبحث - که سارا فاریس، مبدع این اصطلاح نیز بدان‌ها اشاره

کرده و آن‌ها را از ابعاد مهم و اصلی شناخت فموناسیونالیسم برشمرده - بتواند صورتی جامع‌تر به این مقاله بدهد و هدف از نگارش آن را برآورده کند.

یکی از این موضوعات، تلاش برای جذب زنان مهاجر در جوامع میزبان، از طریق فعالیت‌های فموناسیونالیستی است. با در نظر گرفتن مهاجرت، به عنوان پدیده‌ای یک‌سویه - حداقل در این‌جا - از کشورهای «در حال توسعه» به کشورهای «توسعه‌یافته»، سیاست‌های مهاجرپذیری مقصد، در بخش آموزشی بر این مسئله متمرکز است که مهاجران را با فرهنگ و اصول رفتاری شخصی و اجتماعی متولدشدگان بومی،^۱ آشنا کرده و آن‌ها را جذب آن سازند. آن چه که با عنوان رایج «آداپته شدن»^۲ شناخته می‌شود، دربرگیرنده‌ی مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و وقایع، از آموزش فرهنگی به مهاجران در بدو ورود تا ایجاد فشارهای قانونی رسمی و اجتماعی غیررسمی به آن‌هاست تا عادات عموماً اجتماعی مبدأ را به دست فراموشی سپرده و بر اساس عادات جامعه‌ی جدید رفتار کنند. عاداتی از شیوه‌ی لباس پوشیدن، تا رسوم و سنن و آداب شخصی و خانوادگی و مذهبی و غیره که پس از ورود به مرزهای جدید باید «تجدید» شوند. نقش فموناسیونالیسم در این میان به عنوان «منجی» زنان مهاجر، این است که مشکلات درون فرهنگی زن مهاجر را در فرهنگ خودش، و ناشی از عادات و رسوم و مذهب اصیل مبدأ وی معرفی کرده و تلاش کند تا نقش «حامی» بودن «ما»ی اروپایی و غربی را فراموش نکند؛ روشی ساده و کم‌هزینه برای دولت‌های نولیبرال راست‌گرا که تکثر فرهنگی و مذهبی را در مرزهای تحت اداره‌ی خود بر نمی‌تابند.

^۱ Native-born

^۲ Adapter

موضوع دوم و بسیار گسترده، مباحث «اقتصاد سیاسی» مهاجرت «زنانه شده» به غرب، به‌خصوص به اروپای غربی است، که بیش از هر چیزی بر پایه‌ی سیستم «کارگر مهمان»^۱ طراحی شده است که پس از جنگ جهانی دوم در اروپای شمالی پیاده شده بود.

«به زبان علوم اجتماعی، رشد مهاجرت زنانه به اروپای غربی - که در اواسط دهه‌ی ۷۰ میلادی آغاز شد - از عواقب غیرعمدی سیستم کارگر مهمان [...] بود؛ در حالی که سیاست‌های توقف جریانات جدید مهاجرت و برنامه‌های بازگرداندن مهاجران مقیم پس از رکود اقتصادی سال ۱۹۷۳، اهدافی نظیر تقلیل کارگران مهاجر و استفاده از آنان به عنوان "سوپاپ اطمینان"، به‌منظور کاهش بیکاری میان کارگران بومی [در کشور مقصد] در پس خود داشت، اما تعدادی از مهاجران تصمیم گرفتند تا در همان کشور اقامت گزیده و همسران و خانواده‌های خود را نیز بدان‌جا منتقل کنند» (Farris, R. ۲۰۱۷).

ارتباط این مسئله، مهاجرت زنان و فموناتسیونالیسم در مباحثات باربارا آرنریچ^۲ و راسل آرلی هاشیلد^۳ در مقاله‌ای با عنوان «زنان جهانی: پرستاران کودک، خدمتکاران و قربانیان بهره‌کشی جنسی در اقتصاد جدید»^۴ که در سال ۲۰۰۳ منتشر شد، توضیح داده شده است. در این مقاله، نقش «جهان اول» در اقتصاد جدید، چنین توصیف می‌شود:

«مردان سنتی خانواده - نازپرورده، حتی به جانب، ناتوان در آشپزی، نظافت و حتی پیدا کردن جوراب‌هایش».

و در مقابل، نقش کشورهای فقیر در این اقتصاد، چیزی است شبیه به:

^۱ Guest-worker

^۲ Barbara Ehrenreich

^۳ Russel Arlie Hochschild

^۴ "Global Women: Nannies, Maids, and Sex Workers in the New Economy"

«زنان سنتی خانواده - صبور، مراقب و از خود گذشته» (Ehrenreich, ۲۰۰۳)
(Hochschild, ۲۰۰۳)

این تصویر ارتباطی میان «شمال جهانی» و «جنوب جهانی»، بر مبنای تقسیم کار جنسیتی، نوعی استعاره از روابط قدرت و توسعه‌ی ناهمگونی است که توسط جهانی سازی نولیبرال^۱ ساخته شده (Farris, R, ۲۰۱۷)، و منجر به تولید پرستاران کودک، خدمتکاران و قربانیان بهره‌کشی جنسی^۲ از کشورهای فقیر، برای کشورهای ثروتمند می‌شود.

آن چه که فمونیست‌ها در این میان تسهیل می‌کنند، تأکید همواره به «استقلال مالی» زنان مهاجر (به طور خاص مسلمان) و رهاسازی خودشان است، که در ادامه‌ی سیاست‌های مذکور، آن‌ها را در رده‌های شغلی کم‌درآمد جامعه‌ی میزبان جای می‌دهد و قابل تأمل تر آن که، این شغل‌های کم‌درآمد و عموماً در بخش مراقبت و خانه‌داری، که بخش‌های «زنانه» اشتغال نامیده می‌شوند، قرار می‌گیرند؛ در حالی که «تقسیم کار جنسیتی» و سیاست‌های جنسیت‌زده اشتغال که عموماً زنان را در مشاغل کم‌درآمد و ناامن قرار می‌دهد، ریشه‌ی نابرابری‌های اقتصادی و سپس اجتماعی است که فمینیست‌های مارکسیست همواره بر آن تأکید کرده‌اند و از اصول فمینیستی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

در نهایت و به صورت مختصر آن که، فمونیست‌ها پیچیده‌ای پدیده‌ای پیچیده است که مبانی اجتماعی جنسیت را در پیکربندی ایدئولوژی سیاسی-اقتصادی خودش به کار می‌گیرد، و این عمل از طریق یک «اتحاد پلید نوین» - آن‌طور که فاریس آن را لقب

^۱ Neo-liberal Globalisation

^۲ این اصطلاح را در ترجمه لغت sex worker استفاده می‌کنم که در زبان فارسی، به کارگر جنسی، روسپی، تن فروش و از این دست نیز ترجمه شده است که دارای ایرادات نظری‌اند، یا جامع، مانع و کامل نیستند.

می دهد- میان فمینیست ها، فموکرات ها و ملی گرایان راست گرا، صورت می پذیرد. هدف آن در نهایت چیزی نیست مگر پیشبرد اهداف نولیبرال ملی و بین المللی دولت های راست گراست.

*مهدیس صادقی پویا، دانشجوی دکتری مطالعات جنسیت و سکسوالیته، دانشگاه پاریس هشت است

کتاب شناسی

۱. DIRENBERGER Lucia, KIAN Azadeh (dir.) (۲۰۱۹), “État-Nation et Fabrique du Genre, des Corps et des Sexualités: Iran, Turquie, Afghanistan”, Presses Universitaires de Provence: Penser le genre, ۱۸۰ pages.
۲. EHRENREICH Barbara, HOCHSCHILD Arlie Russel (eds.) (۲۰۰۳), “Global Woman: Nannies, Maids and Sex Workers in the New Economy”, Granta Books, ۳۳۶ pages.
۳. HUNT Krista, RYGIEL Kim, (eds.) (۲۰۰۶), “(En)gendering the War on Terror: War Stories and Camouflaged Politics”, London: Ashgate Publishing Company, ۲۳۴ pages.

۴. JAUNAIT Alexandre, LE RENARD Amélie, MARTEU Élisabeth (dir.) (۲۰۱۳), “Nationalisme Sexuels? Reconfigurations Contemporaines des Sexualités et des Nationalismes”, *Raisons politiques*, n°۴۹, Les Presses de Sciences Po, pages ۵ à ۲۳.
۵. R. FARRIS Sara (۲۰۱۷). “In the Name of Women’s Rights. The Rise of Femonationalism”. Durham: Duke University Press, ۲۷۲ pages.
۶. TOOR Saadia (۲۰۱۲), “Imperialist feminism Redux”, *Dialectical Anthropology*, Volume ۳۶, Issue ۳-۴, pp ۱۴۷-۱۶۰.
۷. ZASLOW, Emilie. (۲۰۱۷). “Moving from Sisterhood to Girl Power” in Travis, Cheryl and Jackie White (eds.) *APA Handbook on the Psychology of Women*. Washington, D.C: American Psychological Association, p. ۴۷-۶۷.